

طرح سریال

# آغاریش ساچلار

سیرده قسنت نجاه دقیقه ای

طراح و ارلنه دهنده: سید ابراهیم جوادخانی

لیلی چهل و پنج ساله ، متولد اردبیل که زمانی که ده ساله بوده بعد از فوت مادرش به بخاطر اختلاف پدرش با عمویش به همراه پدرش از اردبیل به اصفهان مهاجرت و فقط یکبار دو سال بعد از مهاجرت پس از فوت پدر بزرگش همراه پدرش چند روزی اردبیل آمده و سپس به آلمان مهاجرت و در این مدت دیگر به اردبیل نیامده است . لیلی ازدواج ناموفق داشته و بعد از طلاق با پدرش زندگی می کرده است . پدرش از همان موقع که در اردبیل بوده و تا هنگام فوتش تاجر فرش بوده است .

لیلی که پدرش به تازگی فوت کرده در جعبه قدیمی متعلق به پدرش تعدادی نامه و سند پیدا کرده و این نامه ها باعث می شود تا با خاطرات کودکی خود در اردبیل مواجه شود . او که بعد از فوت پدرش و حس تنهایی دچار ضعف روانی شدیدی شده است، تصمیم می گیرد به اردبیل سفر کرده و با پیدا کردن خانواده اش از این تنهایی و گمگشتی غربت رها پیدا کند .

او بعد از سفر به اردبیل از روی آدرس نامه ها تلاش می کند تا خانه پدر بزرگش را که دوران کودکیش را در آن گذرانده پیدا کند . بافت شهر اردبیل در سال های اخیر تغییر کرده است، به همین دلیل لیلی دچار سردرگمی می شود. در مسیر خانه پدر بزرگ لیلی به یاد گذشته ها، دوستان دوران کودکی، مدرسه و قدم شماری های فاصله بین خانه تا مدرسه و مغازه پدر بزرگ می افتد. مرجان خانه پدر بزرگ را پیدا می کند. خانه پدر بزرگ خانه ای قدیمی است که به همان صورت باقیمانده . او با در بسته مواجه و بعد از پرس و جو از همسایه ها آدرس عمویش ادریس هفتاد ساله که شرکت ساختمانی دارد پیدا و به پیش عمویش می رود .. عموی لیلی با خوشرویی تمام از وی استقبال می کند. عمو وقتی که از مرگ پدر لیلی مطلع می شود، بظاهر ناراحت ولی در باطن خوشحال از مرگ برادرش اطمینان حاصل می کند که دیگر ارثی از خانه پدر بزرگ به لیلی نخواهد رسید. و تلاش می کند تا لیلی را از دست یابی به خانه موروثی پدر خود محروم کند. هدف ادریس صاحب آن خانه قدیمی و احداث مجتمع آپارتمانی می باشد . بر این اساس، او به لیلی می گوید: که خانه پدری اش تحت تصرف فردی به نام آیدین پنجاه و پنج ساله است. مرجان که در دفتر خاطرات پدر خوانده است که پدر و عمویش در همان زمان که مادر لیلی فوت می کند ، بخاطر ادعای عمو که فرش ها در آتش سوزی انبار سوخته است، با هم دچار اختلاف شده اند، از عمو دل خوشی ندارد. لیلی با این گفته عمو احساس می کند که وی اختلاف های گذشته را به فراموشی سپرده است و نظرش نسبت به عمو تغییر می کند.

لیلی دوباره به خانه قدیمی پدربزرگش مراجعه می کند اما کسی در آنجا ساکن نیست. با پرس و جو از همسایه ها متوجه می شود که ساکن خانه آیدین عمدتاً در خانه نیست و به ندرت می توان وی را در آنجا دید. مرجان با آدرس هایی که از همسایه ها می گیرد سعی می کند تا آیدین را بیابد و جستجویی تازه را آغاز می کند. در خلال این جستجوها برای یافتن سیاهش، به اماکن تاریخی و طبیعت بکر اردبیل سر می زند.

از سوی دیگر ادريس قبل از مرگ پدربزرگ که دچار آلزایمر هم شده بوده و در غیاب پدر لیلی و از فرست استفاده کرده و سهم پدر مرجان از اموال پدربزرگ را به نام خود کرده است. او از حضور مرجان در اردبیل ناراحت است اما سعی می کند این مسأله را از مرجان مخفی نگه دارد؛ به این امید که مرجان به زودی از اردبیل خواهد رفت.

در تمام این مدت مرجان احساس می کند که آیدین اموال او و تنها یادگار پدری اش را تصاحب کرده است و عمو نیز هیچ گونه اطلاع دقیقی از زندگی و گذشته آیدین در اختیار وی قرار نمی دهد. لیلی که به دنبال آیدین می گردد، بالاخره با یافتن آدرس محل کار وی در سایت حفاری آثار باستانی در دامنه های سبلان، همکاران آیدین می گویند: که آیدین در یکی از بیمارستانهای اردبیل بستری است. اما مرجان با رفتن به بیمارستان متوجه می شود که آیدین مرخص شده است.

لیلی در بازگشت مجدد به محل سایت حفاری، آیدین را در آنجا می یابد. آیدین که در زمان جنگ شیمیای شده است و همواره از درد زیاد ناشی از آن رنج می برد. در بدو ورود لیلی او را می شناسد و با چهره ای گشاده و سرشار از محبت از او استقبال می کند، ولی با برخورد بد لیلی مواجه می شود. لیلی دلیل این برخوردش را غصب اموال پدری اش می داند، و به خود حق می دهد تا به آیدین توهین کند و او را غاصب و دزد خطاب می کند. اما آیدین این موضوع را انکار می کند و می گوید که این خانه را غصب نکرده و پدر لیلی بعد از فوت پدربزرگ، آنجا را به وی سپرده است.

آیدین لیلی را به خانه پدری اش می برد و در آنجا مدارکی را بر حقانیت گفته های خویش ارائه می کند. لیلی درمی یابد که آیدین همان نوجوان دوران کودکی اوست که در حجره فرش فروشی پدر و پدربزرگش کار می کرده و شب ها را در همانجا به سر می برده است، و به یاد می آورد که پدر و مادرش به آیدین علاقه زیادی داشتند و به او محبت بسیار می کردند. آیدین در حال حاضر باستان شناس و کارشناس میراث فرهنگی اردبیل است و خانه را به شکلی بسیار زیبا و بازسازی کرده است و زیرزمین خانه را تبدیل به کارگاه مرمت آثار تاریخی کرده است.

آیدین مدارک و کلید خانه را به لیلی تسلیم می کند و به وی می گوید: چون هیچ آدرسی از او و پدرش نداشته نتوانسته بوده به سراغ آن ها بیاید و اکنون که لیلی بازگشته او امانتداری بیش نیست و پدر لیلی همیشه همچون فرزندی از او حمایت کرده است و همه چیزش، تحصیلات و زندگی اش را مدیون خانواده لیلی میدانند. لیلی به شدت از قضاوت نادرست و برخورد تند و ناشایست اش نسبت به آیدین پشیمان می شود و تحت رفتار و منش انسانی آیدین قرار گرفته و سعی در جبران اشتباهاتش دارد. نگرش لیلی نسبت به آیدین یکباره دگرگون می شود، سعی می

کند به او محبت کند و گاهی با کنجکاوی، که چرا آیدین چنین امین پدر و مادرش بوده سعی در جلب توجه او به خود دارد.

درخانه پدربزرگ، لیلی تمام وقایع را برای ادريس تعريف می کند، اما عمو همچنان سعی دارد که چهره آیدین را نزد مرجان خراب کرده و او را فردی بی اصل و نسب نشان دهد، و حتی ادعا می کند که آیدین سال ها قبل فرش های انبار پدر لیلی را به سرقت برده است و به وی می گوید که این رفتار آیدین فقط می تواند دلیل آن باشد که وی قصد دارد با مظلوم نمایی و جلب اعتماد لیلی، اموال را به صورتی موجه از دست او در آورد و حتی ممکن است برای رسیدن به مقاصدش، خود را به لیلی نزدیک تر کند و به او پیشنهاد ازدواج دهد.

لیلی که از گفته های عمو به شدت رنجیده است با عصبانیت و خاطری پریشان دوباره به محل کار آیدین در دامنه های سبلان بر می گردد، او حالا علاقه بیشتری نسبت به آیدین پیدا کرده است و دلیل اعتماد پدر و مادرش را بیش از پیش به آیدین را در یافته است. اما آیدین آنجا نیست، لیلی پس از جستجو آیدین را در بیمارستان می یابد. چند روز بعد با ترخیص خود خواسته آیدین، وی به لیلی می گوید که زمان سرقت فرش ها وی در جبهه بوده است و نامه هایی از پدر لیلی ارائه می کند و به وی می گوید که در نامه ها آمده است که پدرش فرشهای آنتیک خود را چند سال بعد دریکی از حراجی های لندن دیده است، و کسی جز عمویش در این ماجرا دست نداشته است.

این نامه و نامه های دیگر که دست خط کسی جز پدر لیلی نیست، در لیلی تأثیر فراوانی می گذارد و پی به سنگ اندازی ها و دسیسه هایی که عمو در این مدت ترتیب داده، می برد. اما دلیل این کینه ی عمو همچنان برایش مجهول است.

او با همفکری آیدین و پیشنهاد وی سعی می کند خانه قدیمی پدری را تبدیل به اقامتگاه کند اما از سوی دیگر ادريس سعی دارد به لیلی بقبولاند که اردبیل به دلیل اوضاع بد اقتصادی کشور، محل مناسبی برای امور گردشگری و سرمایه گذاری نیست و بهترین کار فروش و آپارتمان سازی در زمین خانه قدیمی و حتی حاضر است سهم او را از این خانه به قیمت مناسبی بخرد. و با این کار تلاش می کند مرجان را به ترک هر چه زودتر از اردبیل تشویق کند. لیلی که از اصرار های زیاد عمو بیشتر گیج شده، به رفتارهای او بیشتر از قبل مشکوک و سعی در کشف ماجرا دارد. وی به کمک آیدین در خانه پدربزرگ، اسنادی را به همراه وصیت نامه پدربزرگ می یابد، که ثابت میکند که بخش عمده اموال پدربزرگ متعلق به پدر لیلی است. و حال لیلی تنها وارث تمام اموال پدر و پدربزرگ است. در پایان وصیت نامه آمده است که نسخ دیگر نزد وکیل خانوادگی و عمو ی لیلی است.

لیلی با رفتن به منزل عمو به او می فهماند که از دسیسه های او اطلاع حاصل کرده است. عمو که با گفته های لیلی دچار شک شدیدی شده است سکت می کند و به بیمارستان منتقل می شود. ازسوی دیگر آیدین به لیلی کمک می کند تا دوباره اموال از دست رفته به وی بازگردانده شود. لیلی با کمک سیلوش شروع به مرمت و تبدیل خانه به اقامتگاه می کند در این بین لیلی به صورت سر بسته علاقه خود را به آیدین نیز ابراز می کند. اما آیدین همیشه سر بزنگاه از او فاصله می گیرد،

این دوگانگی در رفتار آیدین، لیلی را آزار می دهد. از طرفی محبت و حمایت های بیش از حد آیدین و از طرف دیگر دور شدن او مرجان از این حس که، آیدین خود را مدیون پدر می داند و تمام مسئولیت های موجود را جزوی از وظایف خود در قبال خانواده لیلی می شمارد، آگاه است. اما اعتماد مادر و پدرش به آیدین به او اعتماد بنفسی دو چندان می دهد تا او را دوست داشته باشد.

روز افتتاح اقامتگاه لیلی متوجه می شود با اینکه آیدین در طی روزهای اخیر اشتیاق فراوانی به این روز نشان داده بود، در مراسم حاضر نیست. لیلی در دفتر مدیریت، مثنوی مولوی حاشیه نوشته پدر بزرگ را می یابد که سال ها قبل پدرش نیز برگوشه هایی از آن حاشیه هایی نوشته بوده است و او هنگام آمدن به اردبیل آن را به همراه آورده است. لیلی از محل قرار گرفتن کتاب مثنوی متعجب شده (چرا که خودش همیشه مثنوی را در جای دیگری نگه داری می نمود). مشغول تورق مثنوی مولانا می شود و در پایان حاشیه نوشته های پدرش، حاشیه دست نویسی را می یابد که شبیه به خط آیدین است و تازه بنظر می رسد. مرجان از خواندن آن گیج و مبهوت می شود، چرا که چیزی جز نمودار ساختن عشق آیدین به او نبوده و آیدین سال ها در سکوت عاشق و منتظر لیلی بوده است. اما فرار آیدین از لیلی، حس مسئولیت او و دنیای درد و زخمی که از دوران جنگ به همراه دارد آیدین را به جایی می کشاند که آخرین لحظات زندگی اش در یک روز تعطیل در محل کار خود، در سایت حفاری در دامنه قله سبلان، هم زمان با به پرواز در آمدن چندین کبوتر سفید در مراسم افتتاحیه اقامتگاه، بگذراند، و چشمانش را برای همیشه ببندد.